

شنبه ۱۷ دسامبر ۲۰۱۶

ناتور رحمانی

آوارگان



آنها پیاده
از گذرگاه ستم می آیند
از مسیر بربادی تمام
از میعاد خون و خاکستر
که فصل خاکستری سترون
آنجا نفس را درگلوئی زمان
بغض ماندگار ساخته است
آنها می دانند
که نمای قامت شکسته ی یار
قصه از درد سنگ و سنگر دارد
که چریک زخمی شهر را
به دار شب بسته اند
آنها از نهایت شب مستدام
از دالان و هم انگیز روزهای سیاه
آمده اند

این آوارگان تاریخ
تصویر مرگ پرنده و ویرانی باغ را
در بغل دارند
که از بخت بد آنجا در زیستبوم شان
تفنگ سردار قبیله است
و زندگی در گرو انتحار
آوارگان نمی دانند
برای رسیدن گرمای نفس
و هوای تازه
پاهای پُرآبله ی شانرا
تا کدام قسمت دنیا ببرند
که مگر قسمت شان
اندکی آرامش باشد
(ناتور)

